

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا در قضای نمازهای یومیّه ترتیب لازم است یا خیر؟ عرض کردیم قائلین به وجوب ترتیب (که بسیاری از قدما هستند) هم به اجماع تمسک کردند و هم به روایات متعدد، در میان این روایات به روایت صحیحه جمیل به دراج رسیدیم که هم یک بحث سندی داشت و هم یک بحث دلالی. ما اولاً از جهت سندی قبول کردیم و مشکل ارسال را با تمسک به جمع زیادی از فقها به این روایت حل کردیم، اما عمده بحث دلالت بود که در بحث دلالی هم آن احتمال ظاهری که برای روایت بود بیان کردیم.

بررسی دلالت روایت جمیل بن دراج

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَقُوتُ الرَّجُلَ الْأَوَّلَى وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَذَكَرَهَا عِنْدَ الْعِشَاءِ الْأَخْرَجَ قَالَ يَبْدَأُ بِالْوَقْتِ الَّذِي هُوَ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا يَأْمَنُ الْمَوْتَ فَيَكُونُ قَدْ تَرَكَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ فِي وَقْتٍ قَدْ دَخَلَتْ ثُمَّ يَقْضِي مَا فَاتَهُ الْأَوَّلَى فَالْأَوَّلَى. [1]

نکته قابل توجه آن است که سلمنا صدر روایت یک احتمالاتی داشته باشد و بگوئیم صدر روایت تقيه‌ای باشد و احتمالات متعدد در آن وجود دارد و صدر روایت مجمل شود، اما ذیل روایت که امام علیه السلام می‌فرماید: «يقضى ما فاتته الاول فالاول» یا «الاولى فالاولى»، این خودش صریح در لزوم ترتیب است. به بیان دیگر، اینکه در صدر احتمالاتی وجود دارد بگوئیم این «يبدأ بالوقت الذى هو فيه» مراد از این وقت چیست؟ تعلیق با آن سازگاری دارد یا نه؟ فرضنا وجود اضطراب و اجمال در صدر روایت، حال اگر کسی بگوید من فقط می‌خواهم به ذیل روایت برای این مدعا استدلال کنم «يقضى ما فاتته» به منزله کبرای کلی است. پس این می‌تواند قول مشهور را اثبات کند، لذا به نظر ما دلالت این روایت بر خود وجوب ترتیب تام است. پس این روایت هم سنداً و هم دلالاً قابل استدلال است.

بررسی روایت زراره

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: إِذَا نَسِيتَ صَلَاةً أَوْ صَلَّيْتَهَا بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَ كَانَ عَلَيْكَ قَضَاءُ صَلَوَاتٍ قَابِلاً بِأَوَّلِهَا فَأَذِنَ لَهَا وَ أَقِمْ ثُمَّ صَلِّ مَا بَعْدَهَا بِإِقَامَةٍ إِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلَاةٍ وَ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الظُّهْرَ وَ قَدْ فَاتَتْكَ الْغَدَاةُ فَذَكَرْتَهَا فَصَلِّ الْغَدَاةَ أَيَّ سَاعَةٍ ذَكَرْتَهَا وَ لَوْ بَعْدَ الْعَصْرِ وَ مَتَى مَا ذَكَرْتَ صَلَاةً فَاتَتْكَ صَلَّيْتَهَا وَ قَالَ إِذَا نَسِيتَ الظُّهْرَ حَتَّى صَلَّيْتَ الْعَصْرَ فَذَكَرْتَهَا وَ أَنْتَ فِي الصَّلَاةِ أَوْ بَعْدَ فَرَغْتَ فَانْوِهَا الْأَوَّلَى ثُمَّ صَلِّ الْعَصْرَ فَإِنَّمَا هِيَ أَرْبَعُ مَكَانٍ أَرْبَعٍ وَ إِنْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْأَوَّلَى وَ أَنْتَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ وَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنْهَا رَكْعَتَيْنِ (فَانْوِهَا الْأَوَّلَى) ثُمَّ صَلِّ الرَّكْعَتَيْنِ الْبَاقِيَتَيْنِ وَ قُمْ فَصَلِّ

الْعَصْرَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ ذَكَرْتَ أَنَّكَ لَمْ تُصَلِّ الْعَصْرَ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الْمَغْرِبِ وَلَمْ تَخَفْ فَوْتَهَا فَصَلِّ الْعَصْرَ ثُمَّ صَلِّ الْمَغْرِبَ فَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْعَصْرَ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْمَغْرِبِ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ ذَكَرْتَ الْعَصْرَ فَأَنُوهَا الْعَصْرَ (ثُمَّ قُمْ فَأَتِمَّهَا رَكَعَتَيْنِ) ثُمَّ تَسَلَّمْ ثُمَّ تُصَلِّي الْمَغْرِبَ فَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ نَسِيتَ الْمَغْرِبَ فَقُمْ فَصَلِّ الْمَغْرِبَ وَإِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا وَ قَدْ صَلَّيْتَ مِنَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةَ رَكَعَتَيْنِ أَوْ قُمْتَ فِي الثَّالِثَةِ فَأَنُوهَا الْمَغْرِبَ ثُمَّ سَلِّمْ ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَإِنْ كُنْتَ قَدْ نَسِيتَ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتَّى صَلَّيْتَ الْفَجْرَ فَصَلِّ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَإِنْ كُنْتَ ذَكَرْتَهَا وَ أَنْتَ فِي الرَّكَعَةِ الْأُولَى أَوْ فِي الثَّانِيَةِ مِنَ الْغَدَاةِ فَأَنُوهَا الْعِشَاءَ ثُمَّ قُمْ فَصَلِّ الْغَدَاةَ وَ أَذِنْ وَ أَقِمْ وَ إِنْ كَانَتْ الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ قَدْ فَاتَتَاكَ جَمِيعاً فَأَبْدَأْ بِهِمَا قَبْلَ أَنْ تُصَلِّي الْغَدَاةَ أَبْدَأْ بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْعِشَاءَ فَإِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ إِنْ بَدَأْتَ بِهِمَا فَأَبْدَأْ بِالْمَغْرِبِ ثُمَّ الْغَدَاةَ ثُمَّ صَلِّ الْعِشَاءَ وَ إِنْ خَشِيتَ أَنْ تَفُوتَكَ الْغَدَاةُ إِنْ بَدَأْتَ بِالْمَغْرِبِ فَصَلِّ الْغَدَاةَ ثُمَّ صَلِّ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ أَبْدَأْ بِأَوَّلِهِمَا لِأَنَّهِمَا جَمِيعاً قَضَاءُ أَيُّهُمَا ذَكَرْتَ فَلَا تُصَلِّهِمَا إِلَّا بَعْدَ شُعَاعِ الشَّمْسِ قَالَ قُلْتُ: وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ لَسْتَ تَخَافُ فَوْتَهَا. [2]

باز برمی‌گردیم به صحیح زرار که یکی از مستندات همین مشهور است، در صحیح زرار که از امام باقر علیه السلام نقل کرد اینطور بود که «اذا نسيت صلاة أو صليتها بغير وضوء و كان عليك قضاء صلواتك فأبدأ بأولهن». ما سه مطلب از کلام صاحب جواهر در اشکال بر استدلال ذکر کرده و گفتیم این مطلب سوم را مرحوم حکیم و محقق خوئی هم تکیه کردند که روایت در مقام ترتیب بین قضای نمازهای فوت شده نیست، بلکه می‌گوید آن‌که اول می‌خوانی اگر اذان و اقامه برایش گفتی برای بقیه لازم نیست اذان بگویی.

نکته‌ای که وجود دارد این است که اگر بگوییم روایت هر دو را می‌گوید، چه اشکالی دارد؛ بگوییم روایت دلالت بر این دارد که هم آنچه اول فوت شده قضا کند و هم آنچه اول فوت شده را قضا کردی اگر یک اذان و اقامه برایش گفتی برای بقیه اذان لازم نیست بگویی. اینکه مرحوم خوئی روی فاء «فأذن» تکیه کرده و گفتند ظهور بر این دارد و در مقام این جهت است نمی‌شود استفاده کرد، به نظر ما آن هم دلالت بر وجوب «فأبدأ بأولهن» است.

ارزیابی اشکالات صاحب جواهر

حتی اشکالات دیگر صاحب جواهر هم قابل دفع است. «فأبدأ بأولهن» گفته‌اند فقط می‌گوید از آنهایی که فوت شده اولی را بیاور اما ترتیب بقیه را نگفته، این خلاف ارتکاز عرف است. عرف می‌گوید وقتی «فأبدأ بأولهن» یعنی «يجب الترتيب بينهما»، این اصلاً «فأبدأ بأولهن» یک استعمال عرفی در وجوب ترتیب است که ترتیب بین اینها لازم است، یا این‌که صاحب جواهر فرمود این از باب جری مجری الغالب است، این نمی‌تواند در اینجا قرینیت داشته باشد. ایشان خواست این را به عنوان یک قرینه عرفیه قرار بدهد که چون غالباً در قضا می‌آیند اولی را شروع می‌کنند، از این باب خیلی خلاف ظاهر است، این متعلق امر قرار گرفته است. بنابراین استدلال به این روایت این اشکالات قابل دفع است و این روایت فایده باولهن ظهور در همین کلام مشهور دارد.

نکته دیگر اینکه صاحب جواهر به ذیل این روایت صحیح زرار هم تمسک کرده و می‌فرماید: «وإلى ما في ذيل صحيح زرار المتقدم الاستدلال بأوله عن أبي جعفر عليه السلام» و تعجب این است که نه مرحوم حکیم و نه مرحوم خوئی اصلاً این ذیل را مورد توجه قرار ندادند! این خیلی استدلال خوبی است، ذیل روایت چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید: «وإن كانت المغرب والعشاء قد فاتتك جميعاً؛ اگر یک مغرب و یک عشاء از او فوت شده «فأبدأ بهما قبل أن تصلّي الغداة»؛ قبل از اینکه نماز صبح را بخوانی اول نماز قضای مغرب و قضای عشاء را بخوان و بعد نماز صبح را بخوان.

«أبدأ بالمغرب ثم العشاء»؛ اول مغرب را بیاور و بعد عشاء را، ترتیب صریح این ذیل است، «فإن خشيت أن تفوت كالغداة إن بدأت بهما»؛ اگر بخواهی مغرب و عشاء را بیاوری و خوف داری که نماز صبح قضا بشود، «فأبدأ بالمغرب ثم الغداة ثم صلّي

العشاء»؛ یعنی باز اول مغرب را بیاور و بعد نماز صبح را بخوانی و بعد نماز عشاء، «و إن خشيت أن تفوتك الغداة إن بدأت بالمغرب ثم صل المغرب و العشاء ابدأ بأولهما»؛ بعد از نماز صبح که می‌خواهی مغرب و عشاء دیشب را قضا کنی اول مغرب و بعد عشاء را بیاور.

بعد صاحب جواهر می‌گوید: «و فيه دلالة على المطلوب في غير موضع، نعم يحتاج للتنميط بعدم القول بالفصل»؛ یک کسی بگوید اینها ترتیب بین مغرب و عشاء و صبح است، اما جاهای دیگر ترتیب را دلالت ندارد، می‌گوییم از راه عدم قول به فصل استفاده می‌کنیم. مرحوم سبزواری در ذخیره و در کفایة الاحکام توقف کرده در اینکه آیا تردید لازم است یا نه؟ مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید این توقف درستی نیست چون اولاً اجماعات منقوله متعدده بر وجوب ترتیب داریم و ثانیاً این روایات به خوبی دلالت دارد، می‌فرماید فتوقف الخراسانی که مرحوم سبزواری است، فی الحکم المزبور فی غیر محله قطعاً خصوصاً فی المرتب اداء كالظهرين و العشائين و لأنه لم يقف ما ذكرنا.» [3]

جمع‌بندی بحث

به نظر ما صدر روایت دو حکم را بیان می‌کند و از آن وجوب ترتیب استفاده می‌شود و ذیلش هم تصریح به ترتیب دارد، منتهی ذیلش درباره عشائین است که بینهما ترتیب لازم است و همه قبول دارند، و به قول صاحب جواهر با عدم قول به فصل تطبیق می‌کنیم که در مطلق قضای نمازها می‌آورد.

به نظر ما تا اینجا اولاً، اجماعات دلیل است، پنج شش نفر ادعای اجماع کردند. ثانیاً، روایات به خوبی دلالت بر ترتیب و وجوب ترتیب دارد.

بررسی دلیل سوم بر لزوم ترتیب: تأسی به فعل پیامبر (صلي الله عليه وآله)

دلیل سومی هست که مسئله تأسی است که علامه در تذکره و منتهی می‌گویند در يوم الخندق پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله مسئله جنگ یا هر چه بوده نماز قضا شده، آنجا قضای نمازها را به ترتیب خواندند، «من فعل النبي صلي الله عليه وآله يوم الخندق».

صاحب جواهر می‌فرماید این فعل است و وجه فعل برای ما روشن نیست که علی نحو الوجوب است یا علی نحو الاستحباب است، بعد می‌گویند اصلاً معلوم نیست چنین چیزی ثابت باشد که در يوم الخندق نماز پیامبر قضا شده باشد، این را برخی از عامه نقل کردند اما به طریق معتبر عندنا که تأسی بشود به چنین چیزی نیست و اگر از فقهای ما کسی حکایت کرده از باب جدل است بر رد بر شافعی از همان طرق و روایاتی که از طرق خودشان است. [4]

به هر حال، ما نیازی به مسئله تأسی نداریم، اجماعات و این روایات به خوبی مسئله لزوم ترتیب را دلالت دارند و به نظر ما اینجا ولو امام خمینی فرمودند در فرض علم احتیاط است (که ما بحث علم و جهلش را باید شروع کنیم)، آنچه ما رسیدیم این است که در فرض علم باید گفت اقوی تقدیم قضاء السابق، نه اینکه بحث احتیاط وجوبی باشد. به هر حال روایات در این بحث به خوبی دلالت بر مدعا دارد.

عدم فرق بین علم و جهل در عدم لزوم ترتیب

بحث بعد این است کسانی که می‌گویند ترتیب واجب نیست می‌گویند فرقی نمی‌کند بین العلم و الجهل، چه شما علم داشته باشید به اینکه کدام اول فوت شده یا اینکه جاهل باشید و فراموش کرده باشید، اما کسانی که می‌گویند ترتیب شرط هست به اکثر آنها

نسبت داده شده که این ترتیب فقط در فرض علم است؛ یعنی آنجایی که کسی بداند کدام نمازش اول فوت شده و کدام دوم بوده. مثلاً در میان فقها صاحب ریاض به اکثر فقها نسبت داده لزوم ترتیب در فرض علم را، در شرح الفیه که برای محقق ثانی است، در لمعه، در روضه، مدارک، ذخیره، کفایه و مفاتیح همه گفته‌اند در فرض نسیان (یعنی یک کسی می‌داند نمازهایی از او فوت شده ولی نمی‌داند کدام اول و کدام دوم است) قائل به سقوط ترتیب هستند و می‌گویند اینجا ترتیب ساقط است. پس اکثر این بزرگان که قائل به لزوم ترتیب هستند می‌گویند الترتیب فی فرض العلم، اما در فرض جعل و نسیان لا یجب الترتیب.

دیدگاه برگزیده

یک مطلبی اینجا قبل از اینکه ادله اینها را بیان کنیم این است که آیا وقتی ما یک شرطی را در یک جا از ادله استفاده کردیم، مثلاً می‌گوئیم روایت صحیح زرارہ دالّ علی الترتیب، روایت صحیحہ جمیل بن دراج دالّ علی الترتیب، قاعده این است که این شرط شرط واقعی و لیس بذکری؛ یعنی بگوئیم برای اینکه یک شرطی شرط ذکری است مثلاً بگوئیم طهارت بدن و لباس از نجاست ظاهریه و از خبث، این شرط ذکری است اگر شما قبل از نماز یادتان افتاد که این لباس و بدن‌تان نجس است اینجا باید تطهیر کنید اما اگر نه، بعد از نماز متوجه شدید دیگر اشکالی ندارد، بگوئیم برای اصل در شرط و قاعده در شرایط و اجزاء، واقعی بودن است، برای شرط ذکری بودن ما دلیل لازم داریم، قرینه می‌خواهیم.

آن وقت اینجا بگوئیم اذا استفدنا رعاية الترتیب از روایات، پس الترتیب شرط واقعی، پس باید این ترتیب رعایت بشود، باید یک کاری انجام بدهد این آدمی که نمی‌داند کدام اول بوده و کدام دوم، کیفیتش را بعد ذکر خواهیم کرد که ترتیب واقع بشود. یا اینکه بگوئیم در اینجا فرض کنید می‌گوئیم مورد این روایات یا انصراف در این روایات انصراف به جایی است که علم به ترتیب است؛ یعنی از خود این روایات مسئله علم به ترتیب را استفاده کرده و بگوئیم روایات انصراف به این مطلب دارد. اصل این مطلب که «الاصل فی الشرائط أن تكون واقعياً لا ذكرياً» درست است. این مطلبی است که قابل قبول است و در آن مناقشه‌ای وجود ندارد.

منتهی در مورد ترتیب، ماهیت ترتیب در جایی است که معلوم باشد الآن وقتی می‌گوئیم به آن کسی که اول آمد شما غذا بدهید؛ یعنی جایی است که معلوم باشد چه کسی اول و چه کسی دوم باشد، و الا اگر معلوم نیست اول و دوم، ترتیب معنا ندارد یعنی «لا معنى للترتيب فی فرض الجهل»، در فرض جهل مسمایی برای ترتیب وجود ندارد، شما در سایر شرایط می‌گوئید اگر جاهل به طهارت بود، طهارت از حدث را می‌گوئیم شرط واقعی است و بعد هم اگر یادش افتاد باید وضو بگیرد و اعاده کند، آنجا معنا دارد، طهارت، استقبال، مبالات، تمام اینها شرط واقعی است، اما ترتیب حقیقتی ندارد الا فی فرض العلم، اصلاً فی فرض الجهل ترتیب دیگر معنایی ندارد.

به این بیان بگوئیم که «الترتيب مفهوم عرفی متقوم بالعلم»، این حرف را می‌خواهیم بزنیم و جایی هم زده نشده است. بله، بر اساس ضوابط اجتهادی جلو می‌آئیم و می‌گوئیم «کل شرط یذكر أو يستفاد من الأدلة واقعی» إلا اینکه دلیل بر ذکری بودنش داشته باشد که این قاعده را ما قبول داریم، ولی می‌گوئیم این قاعده در جایی است که یک شرطی هم قابلیت واقعی بودن داشته باشد و هم قابلیت ذکری بودن، اما ترتیب از صغرای این قاعده خارج است، ترتیب «لا مفهوم له و لا معنى له الا فی فرض العلم»؛ یعنی اصلاً قوامش به ذکری بودن است. تحققش با ماهیتش یکی است.

در همین مثال بخواهید ترتیب را رعایت کنید وقتی نمی‌دانید چه کسی اول آمده اصلاً معنا ندارد. آقایانی که گفتند در فرض جهل ترتیب به یک کیفیت‌هایی هم ذکر شده، هم در کلمات قدما آمده و هم در کلمات دیگران، ولی باز ما نمی‌توانیم بفهمیم که کدام اول و کدام دوم بوده؟ آنجا خواهیم گفت این را، ولی فعلاً روی این مطلب فکر کنید که ما بگوئیم ترتیب از صغریات این قاعده خارج شده و در نتیجه این قاعده راجع به ترتیب نمی‌آید، پس ما باشیم و قاعده، الترتیب فی فرض العلم، از این راه مسئله را تمام

كنيم اما يك ادله ديگری هم هست كه ان شاء الله فردا خواهم گفت.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . التهذيب 2- 352 - 1462 ؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 257، ح 10578 - 5.

[2] . الكافي 3- 291 - 1؛ التهذيب 3- 158 - 340؛ وسائل الشيعة؛ ج، ص: 290، ح 5187 - 1.

[3] . «و فيه دلالة على المطلوب في غير موضع، نعم يحتاج للتتبع بعدم القول بالفصل إلى غير ذلك من الأخبار المستفاد منها الترتيب للعطف بثم ونحوه، فتوقف الخراساني حينئذ في الحكم المزبور في غير محله قطعاً، خصوصاً في المرتب أداء كالظهيرين والعشائين، و لعله لم يقف على ما ذكرنا.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 23.

[4] . «و بالتأسي بالمحكي في التذكرة و المنتهى من فعل النبي (صلى الله عليه و آله) يوم الخندق. لكن قد يناقش في الأول- بعد الإغماض عن سنده و عدم وجوده في الأصول المعتمدة و ظهور عاميته- بمنع عدم انصرافه إلى أمر مخصوص، إذا الظاهر منه إرادة كيفية الفائنة الثابتة لها وقت أدائها من القصر و الإتمام و نحوه لا ما يشمل السبق في الفوات ضرورة عدم كون ذلك من كفيات الفائنة، بل هو من الأمور الاتفاقية لها الحاصل بسبب تعاقب الزمان و تدريجيته، كما يومي إلى ذلك كثرة تعرض الأخبار لبيان اتحاد كيفية القضاء و الفائت من القصر و الإتمام في السفر و الحضر، دفعا لتوهم أن العبرة بوقت القضاء لا الأداء.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج، ص: 20.